

Mahdavi's System-Building Topology in Confronting Competing Discourses in the Process of Changing the New World Order

Dr. Mustafa Rezaei ¹

Abstract

Today, the Islamic Republic, by violating the rules governing the material political systems of the world, has revived the discourse of religion in the individual and social arenas and presented its latent capacities to the world. According to the statement of the Supreme Leader of the Revolution, the Islamic Republic must turn to effective system-building in the world on the path of creating a new Islamic civilization. As a rule, in every civilizational system, there are competing discourses, without recognizing which, it will not be possible to create the target civilization. This necessity has forced the author in this work to turn to the Mahdavi's system-building topology in confronting competing discourses in the process of changing the new world order with a descriptive-analytical method, and has finally reached the following conclusion; Since the Islamic Republic was established with the finality of emergence, only the discourse of centralizing the Imam of the Age and returning to the Imamate system can transform the Islamic Republic into a civilization-building and central system. This discourse is free from the challenges of competing discourses, which include the discourse of Western civilization, reverse engineering of this civilization, and the return to traditional life, and has the ability to create a system based on pure religion in the global arena as an active and decisive system in the global arena, the result of which is the creation of an active role for the revolutionary discourse in the new world order, which over time will lead to levels of Mahdist macro-culture and provide the basis for a general tendency and acceptance of the promised revolution.

Keywords: Mahdism, spirituality, promisedism, Islamic Republic, system building, new world order

1. A graduate of the fourth level of the seminary of Qom(eshragh.reza1394@gmail.com)

جایگاه‌شناسی نظام‌سازی مهدوی در مقابله با گفتمان‌های رقیب در فرآیند تغییر نظم نوین جهانی*

مصطفی رضایی^۱

چکیده

امروزه جمهوری اسلامی با خرق قواعد حاکم بر نظام‌های سیاسی مادی دنیا، به احیاء گفتمان دین در عرصه فردی و اجتماعی پرداخت و ظرفیت‌های نهفته آن را به جهانیان ارائه نمود. مطابق با بیان رهبر معظم انقلاب، جمهوری اسلامی در مسیر ایجاد تمدن نوین اسلامی باید به نظام‌سازی تأثیرگذار در عالم روی بیاورد. قاعدتاً در هر نظام تمدنی، گفتمان‌های رقیبی وجود دارند که بدون شناخت آنها امکان ایجاد تمدن هدف وجود نخواهد داشت. این ضرورت نگارنده را در این اثر بر آن واداشته تا با روشی توصیفی - تحلیلی به جایگاه‌شناسی نظام‌سازی مهدوی در مقابله با گفتمان‌های رقیب در فرآیند تغییر نظم نوین جهانی روی بیاورد و در نهایت بدین نتیجه رسیده است؛ از آن‌جا که جمهوری اسلامی با غایت‌مندی ظهور برپا شده، تنها گفتمان محوریت امام عصر و بازگشت به نظام امامت است که می‌تواند جمهوری اسلامی را تبدیل به نظامی تمدن‌ساز و محور نماید. این گفتمان از چالش‌های گفتمان‌های رقیب که عبارت از گفتمان تمدن غربی، مهندسی معکوس این تمدن و بازگشت به زندگی سنتی مبراست و توان ایجاد نظامی مبتنی بر دین ناب در عرصه جهانی به عنوانی نظام فعال و تعیین‌کننده در عرصه جهانی داراست که ماحصل آن، ایجاد نقش فعال گفتمان انقلاب در نظم نوین جهانی است که به مرور زمان سبب سطوح فرهنگ‌سازی کلان مهدوی و زمینه‌گرایی و اقبال عمومی به انقلاب موعود را فراهم خواهد آورد.

واژگان کلیدی

مهدویت، معنویت، موعودگرایی، جمهوری اسلامی، نظام‌سازی، نظم نوین جهانی.

مقدمه

نظم نوین جهانی در حال تغییر است و در فرآیند جدید، کشورهایی قادر خواهند بود به نقشی فعال روی بیاورند که برخوردار از نظام‌های به هم پیوسته و منسجم در شئون مختلف فردی و اجتماعی باشند تا جایی که این نظام حاکم بتواند علاوه بر نیاز درون جامعه، نقش

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۷/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۷/۲۵
۱. دانش‌آموخته سطح چهار حوزه علمیه قم، ایران (eshragh.reza1394@gmail.com).

فعال در عرصه بین‌المللی و جهانی داشته باشد. به دیگر سخن، نظام‌سازی فعال سبب خواهد شد یک جامعه درون‌زا و برون‌گرا باشد. نیازهای داخلی خود را به درستی و جامع تأمین کند و از چنان ظرفیتی برخوردار باشد که بتواند در میان مؤلفه‌های قدرت جهانی، نقش رونده و تأثیرگذاری داشته باشند. از جمله آثاری که در خصوص فرآیند نظم‌نویین جهانی نگاشته شده عبارتند از: ۱. صورت‌بندی مفاهیم مطرح در بیانیه گام دوم جهت تحقق نظم‌نویین اثر مهدی جعفری‌پناه که در پژوهش‌نامه انقلاب اسلامی در سال ۱۳۹۹ منتشر شده است؛ ۲. نظم‌نویین جهانی و تأثیر آن بر منطقه خاورمیانه بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۰ اثر جمعی از نویسندگان که در مجله مطالعات روابط بین‌الملل در سال ۱۳۹۵ به چاپ رسیده است؛ ۳. تحلیل نقش نظم‌نویین جهانی در خاورمیانه اثر جمعی از نویسندگان که در سال ۱۴۰۰ توسط مجله پژوهش‌های معاصر در علوم و تحقیقات به چاپ رسیده است؛ ۴. سیاست خارجی نظم‌نویین جهانی آمریکا اثر کیومرث اشتریان که توسط دانشکده علوم و تحقیقات سیاسی در سال ۱۳۸۲ به چاپ رسیده است؛ ۵. بیداری اسلامی؛ پلی به سمت نظم‌نویین جهانی اثر جمعی از نویسندگان که توسط کنگره ملی پژوهش‌های کاربردی علوم انسانی اسلامی در سال ۱۳۹۳ به چاپ رسیده است. اما وجه تمایز این اثر نسبت به موارد برشمرده شده در این است که: ۱. در این اثر به پیوند تمدن-ساز و نظم‌نویین جهانی پرداخته شده؛ ۲. در این اثر اندیشه نظام‌سازی فعال با محوریت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و اصالت مهدویت مورد بررسی قرار گرفته است. در راستای تبیین ضرورت نظام‌سازی مهدوی، در این اثر بدین سؤال پاسخ داده خواهد شد که آیا نظام‌سازی فعال حول محور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در فرآیند نظم‌نویین جهانی امکان‌پذیر است؟

مفاهیم و ادبیات نظری تحقیق

از جمله مفاهیم کلیدی لازم به تبیین در این اثر عبارتند از: ۱. نظام‌سازی؛ ۲. مهدویت؛ ۳. نظم‌نویین جهانی. نظام‌سازی را می‌توان ایجاد منسجم‌ترین و معقول‌ترین ساختار بین روابط میان اجزای یک مجموعه که باعث ایجاد کوتاه‌ترین و سریع‌ترین مسیر به سوی هدف می‌شود دانست. همچنین می‌توان نظام‌سازی را به دست آوردن عناصر پویای دین در ساحت‌های مختلف و عرصه‌های گوناگون زندگی فردی و اجتماعی انسان دانست که موجب پاسخگویی و هماهنگی اسلام با تغییرات زمانه می‌شود (صدر، ۱۴۳۰ ق: ج ۲، ۱۱۵).

مراد از مهدویت در این اثر، اصالت‌بخشی به اندیشه مهدویت و گفتمان آن در سطوح مختلف زندگی فردی و اجتماعی است؛ به نحوی که اندیشه ظهور و مجرای فکری معصوم و

در عصر کنونی امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، به عنوان شاخص اصلی محسوب شود. این شاخص با تکیه بر آیات و روایات شریفه قابل فهم خواهد بود و پدیده‌ای انتزاعی و دور از دسترس محسوب نمی‌شود.

مراد از نظم نوین جهانی برخلاف آنچه گاهی تلقی می‌شود، جهانی‌سازی آمریکایی و تغییر خمیرمایه جهانی بر مدار اهداف آمریکا نیست بلکه منظور تغییر پیدا کردن معادلات قدرت در دوران جدیدی است که جهان به سوی آن گام برداشته است.

تقابل تمدن مادی غرب با تمدن نوین اسلامی

نظام تمدنی غرب با تمدن نوین اسلامی، دارای دو روح مجزا با دو حقیقت و ماهیت متفاوت است. بر همین اساس در ساختار حاکم بر آنها نیز تقابلات ذاتی به چشم می‌خورد، همانند این که رنسانس بر طبل لذت محوری، تنوع خواهی، بی‌نیازی از غیب و... می‌کوبد همان طور که امام راحل رحمه الله در پیام به گورباچف افزود:

مشکل شما عدم اعتقاد واقعی به خداست، همان مشکلی که غرب را هم به ابتذال و بُن‌بست کشیده و یا خواهد کشید (موسوی خمینی، ۱۳۸۶ش: ج ۲۱، ۶۶).

اما در نقطه‌ای متضاد، مکتب مهدویت که خاستگاه تمدن نوین اسلامی است، مبتنی بر آموزه لزوم ارتباط با غیب، ضرورت کنترل و هدایت شهوات و... در بسترهای تعیین شده از ناحیه خداوند است. لذا با اندک التفاتی هر انسان واقع‌بینی به تقابل تام بین این دو جریان در ساختار اندیشه‌ای و تئوریک و ساختار حاکم بر هر کدام از دو مدینه پی خواهد برد.

به دنبال مکتب رنسانس ورود بشریت به عصر تکنولوژی مدرن و حاکمیت مدرنیته، زندگی بشریت وارد عصر سرد ماشینی و تأثیرات تخریبی آن گشت و بشر با حرص و آز باورنکردنی‌ای به جان طبیعت افتاد. هرچه در توان داشت از آن را نابود کرد و بستر حقیقی و توحیدی حاکم بر طبیعت را منحرف ساخت. در این مکتب، اهرم رسانه ذهن بشریت را به استثمار گرفت و جامعه انسانی و ارتباطات آنها را به فردگرایی و انزوا سوق داد و بر کثرات پیرامون انسان افزود تا بشر با پیچیدگی حاصل شده آن قدر در کلاف سردرگمی گرفتار شود که نتواند حتی به خود، مبدأ و مقصدش بیندیشد و با چشمانی بسته هر روز چون رباتی برنامه‌ریزی شده در دالانی حرکت نماید که تکنولوژی به او دیکته نموده است. مدرنیته با عنصر سرعت، مخاطرات روانی و افسردگی را به زندگی بشر داخل نمود تا جایی که آمارها از شدت گرفتن روز افزون استعمال مواد مخدر، روان‌گردان و مشروبات الکلی در میان پیروان این مکتب حکایت دارد. در تبعیت از این

مکتب مرزهای جغرافیایی ملاک نیست، بلکه اگر در کشور اسلامی نیز کسی از سبک رفتاری آنها در زندگی پیروی کند، جزء پیروان این مکتب خواهد بود.

این در حالی است که به دنبال تمدن نوین اسلامی، بشر با چالش بیگانگی از خود روبه رو نخواهد شد و علم او را به سمت نسیان خود فرو نمی برد؛ چراکه در این دوره بخشی از حقیقت دین به ظهور خواهد رسید و مردم با استکمال فکری و شناختی خود در پرتو هدایت جامع خداوند، حقایق را بهتر درک خواهند کرد. تمدن متکامل این دوران، جریان فکری بشر را به غنای مطلوبی خواهد رساند و جوامع را به جامعه واحد مبدل خواهد ساخت که سبب رشد و شکوفایی جوامع اسلامی در تمامی عرصه ها خواهد شد. برای شکل گیری چنین تمدن جهانی نیاز به دو مؤلفه اساسی علم و تئوری جامع و همچنین قدرت اجراکننده است.

در حقیقت نظام تمدنی غرب پس از رنسانس کوشیده است نظام ارزشی جدیدی را در جهان تعریف نماید و در این حرکت به میزانی موفق بوده که در مواردی ولنگاری های فرهنگی تبدیل به ارزش شده اند. «برژینسکی» نیز به این نتیجه می رسد که:

مغرب زمین که فقط در اندیشه مصرف مادی گرایانه است، نمی تواند حامل پیامی برای بقیه مردم جهان باشد (برژینسکی، ۱۳۸۹ ش: ۱۶۶).

در این نظام ارزشی، فرهنگ حاکم بر مدینه خود را برتر جلوه دهد و انسان متمدن را کسی معرفی نماید که از سبک زندگی مادی آنها تبعیت می نماید. غرب می کوشد با وارونه جلوه دادن و تخریب آرمان های الهی و ناکارآمد جلوه دادن آن، فرهنگ خود را یگانه فرهنگ کارآمد در هستی معرفی کند و بر طبل جهانی سازی تحت لوای خود بکوبد. بر این اساس، بین دو گفتمان تمدنی غرب و اسلام، تفاوت ماهوی وجود دارد و قابل جمع با یکدیگر نیستند. پس به ناچار باید یکی از این دو تمدن را اخذ نمود. در چنین حالتی، باید دید که آیا تمدن غربی از پتانسیل تأمین نیازهای بشر امروز برخوردار است؟

ناکارآمدی نظام تمدنی غرب در تأمین نیازهای بشر امروز

غرب برای ترویج باورهای خود و فتح قله های فکری و محبتی مردم، ناگزیر است تا دستاوردهای خود را بزرگ معرفی کند تا در این چارچوب به نیروسازی و تقویت جریان توسعه و جهانی سازی خود روی بیاورد. آنها در این مسیر از آرمان ها و ارزش های انسانی به عنوان ابزاری جهت ترویج اهداف مصرفی خود استفاده می کنند. به عنوان مثال زن را در چرخه اقتصادی به عنوان نیرویی ارزان وارد کارخانه می کنند و سیر عواطفی او را تنزل می دهد تا از

دامان آن، برای درآمد هرچه بیشتر فرزند شیرخوار خود را به مهدکودک بسپارد؛ در این زمان است که غُلّقه مادر و فرزندى به حداقل خود خواهد رسید و نظام خانواده با چالش‌های عاطفی متعدد روبه‌رو خواهد شد.

غرب در نهضت توسعه‌دهندگی خود، جنبه‌های مادی وجود انسان را تحریک و تحریص می‌نماید تا با نام بهداشت و رفاه بیشتر، کالاهای یکبار مصرف وارد جامعه کند و از قِبَل آن به سود سرشار برسد:

انسان آن هنگام انسان است که به حیوانیت او توجه شود. از نظر نیچه قبل از آن که از انسان انتظار تفکر و تعقل داشته باشیم، باید به جنبه حیوانیت و نیازهای غریزی او توجه کنیم و مهم‌تر آن که عقل و نطق نیز باید در خدمت حیوانیت بشر و ارضای نیازهای حیوانی او باشد (نیچه، ۱۳۸۱ ش: ۹۷).

در چنین مکتبی فرهنگ‌سازی‌ها در جهت منفعت هرچه بیشتر سردمداران مادی پیش خواهد رفت و به نام ایجاد دهکده واحد جهانی و جهانی‌سازی، ذیل طبیعتی به ظاهر واحد اما به باطن متکثر و متنازع، شعارهای زیبا سر داده می‌شود؛ قرآن کریم حقیقت تمدن مادی را درگیر در منافع معرفی می‌کند که پوستینی واحد دارد اما هرکس تنها به دنبال رفع و ارضای نیازهای خود است:

﴿حَسَبُكُمْ جَمِيعًا وَّ قُلُوبُهُمْ شَتَّى﴾ (حشر: ۱۴).

گمان می‌کنی آنها متحدند، درحالی که دل‌های‌شان پراکنده است. رابطه بین آنها براساس محبت نیست بلکه یک تنازع دائمی است.

غرب به دنبال تحقق فرهنگ واحد جهانی ذیل ارزش‌های خود است و دائماً این اندیشه را ترویج می‌دهد که به دنبال از بین بردن مرزهای زمینی بین افراد است در حالی که این فرهنگ مادی و منفعت‌گرا بوده و فاقد حقیقتی بسیط است، آنها در عین وحدت‌شان گرفتار تکثر هستند؛ چراکه ماده در ذات خود گرفتار پدیده تعدد و تنازع است.

تنازع غرب در دستیابی به منابع و ثروت‌های ملت‌های ضعیف، سبب تبعیض در بهره‌مندی از حقوق انسانی شده تا ثابت شود که آنها در شعار اومانيسم، دارای صداقت نیستند و انسانیت خود را بالاتر از ملت‌های جهان‌چندمی می‌دانند. آنها برتری ملتی را در قدرت نابودگری او تلقی می‌کنند و به صراحت از قدرت نابودی تمام بشریت سخن می‌گویند:

هم‌اکنون ظرفیت انهدام‌کننده‌ای که در اختیار آمریکاست، کافی است تا خصم یعنی شوروی را بیست‌وپنج بار نابود کند و نیروی متقابلی که در دست خصم - شوروی -

است به قدری است که می‌تواند ده مرتبه ما را معدوم نماید و قدرت دوگانه ما و شوروی کافی است تا هفت بار، نسل بشر را منهدم کند (کندی، ۱۳۴۲ ش: ۶۶).

کسانی که فرهنگ حاکم بر غرب را تمدنی متمدنی می‌پندارند، آیا بدین حقیقت واقفند که آنها برای توسعه اقتصادی ملت‌ها، به دنبال تحریک شهوات آنها هستند تا انگیزه حرکت مادی پیدا کنند و به تولید ثروت بپردازند؟! ثمرهٔ چنین توسعه و پیشرفتی، دنیاپرستی هرچه بیشتر انسان است به میزانی که غرب برای تحقق اهداف استعماری و اقتصادی خود دائماً ملت‌های ضعیف را استثمار می‌کند تا از این طریق آنها در ذیل برده‌داری مدرن به تأمین اهداف مادیش روی بیاورند. اگر امروزه کشورهای آفریقایی با وجود برخورداری از معادن وسیع طلا، فاقد پیشرفت اقتصادی هستند، به سبب همین اهداف توسعه‌ای نهضت مدرنیته است؛ مطابق با آماري در سال ۱۹۷۰ قاره آفریقا ۸۲٪ از طلای استخراجی دنیا را در اختیار داشته اما نظام برنامه-ریزی مدرنیته به نحوی طراحی می‌کند و نظام معاش آنها را تحریف می‌سازد که آنها قادر به خودکفایی نباشند.

بر این اساس در عصر مدرنی که از قرن چهاردهم میلادی پایه عرصه گذاشت، اومانیزم که همان انسان‌سالاری بود ظهور نمود. در این دوره نفسانیات بشری معیار قرار گرفت. مارتین هایدگر نیز در تعریف عصر جدید که دوران سیطره اومانیزم است، چنین می‌نویسد:

دورانی که ما آن را مدرن می‌خوانیم، با این حقیقت تعریف می‌شود که انسان، مرکز و ملاک تمامی موجودات است (هایدگر، ۱۳۸۰ ش: ۹۴).

غرب در طی برنامه‌ریزی دقیق خود به دنبال دستیابی به دستاورد قطع ارتباط با غیب است و مقام و جایگاه انسان را بسان وجودی حیوانی طالب رفاه و شهوت تنزل داده است؛ او قادر به اقامه روابط دوستانه و صلح‌آمیز در جهان نخواهد بود؛ چراکه ذات ماده دارای تضاد و تنازع است. امروزه غرب نگاه جهانی را به سمت اله جدید معطوف ساخته و نگاه‌ها و جهت-گیری را معطوف به ماده‌پرستی نموده است؛ در چنین حالتی همه برای کامروایی هرچه بیشتر می‌جنگند. این امر دقیقاً در برابر نهضت توحیدی انبیاء قرار دارد که ارمغان آن صلح و کرامت در جامعه انسانی است. در چنین مکتبی تحریص به مادیت صورت نمی‌پذیرد و دائماً به سمت وحدت و عزت‌مندی انسان و آرامش او دعوت می‌گردد. خداوند در ذیل خلقت توحیدی و دعوت به فطرت، حقیقت عالم و طبیعت انسانی را حول محور واحد قرار داده است اما تمنیات مادی انسان‌ها را به سمت و سوی درگیری و اختلاف سوق داده است: ﴿وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا﴾ (یونس: ۱۹)؛ [در آغاز] همه مردم جز امت واحدی نبودند سپس اختلاف

کردند.

در این مسیر، اگر ارسال انبیاء نبود بشر در شعاع این اختلاف مادی به نابودی می‌رسید؛ علی‌بن‌ابراهیم علیه السلام دربارهٔ آیه «وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا» یعنی دارای یک مذهب بودند «وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ» یعنی خداوند قبلاً می‌دانست که آنان با یکدیگر اختلاف پیدا خواهند کرد. به همین جهت پیامبران (و بعد از آنان امامان) را برگزید و اگر چنین نمی‌کرد، بی‌تردید مردم به هنگام پیش‌آمدن اختلافات [بر اثر نزاع با یکدیگر] نابود می‌شدند (قمی، ۱۳۸۵ ش: ج ۱، ۳۱۰).

بر این اساس نظام تمدنی غرب قادر نخواهد بود تا مدت زیادی به قطب بودن خود در نظم جهانی ادامه دهد، به همین سبب است که در دوره کنونی این نظام با وجود ایده پست-مدرنیسم قادر به تأمین نیازهای بشر نبوده و از درون خود دارای موج گسترده نارضایتی شده است. به همین سبب در فرآیند نظم نوین جهانی، این مکتب قادر نخواهد بود به نقشی فعال و تعیین‌کننده روی بیاورد و ناگزیر از مناسبات به حاشیه رانده خواهد شد.

چالش‌های احیای سبک زندگی سنتی در تمدن‌سازی اسلامی

با کنار رفتن نظام تمدنی غرب از مسیر قدرت‌سازی فعال، این سؤال به ذهن خواهد آمد که آیا با بازگشت به سبک زندگی سنتی قبل از دوران رنسانس باید به نقش فعال در دوره نظم نوین جهانی رسید؟ آیا زندگی سنتی از چنین پتانسیلی برخوردار است؟ در پاسخ باید افزود که فضای زندگی سنتی، فضایی برگرفته از معنویت و نگاه فراتر از ماده‌گرایی بود که غرب برای سلب نمودن هر کدام از ابواب آن، به برنامه‌ریزی پرداخت و جایگزین معرفی نمود تا رفته رفته این فضا از جامعه مؤمنین گرفته شود؛ چراکه فضای زندگی سنتی، به نوعی به سمت معنویت و خداوند رهنمون می‌سازد:

انسان متجدد با ویران کردن طبیعت و نگاه خشک علمی و صرفاً مادی و آمیخته با حرص و آز، بر آن است تا کل سنت دینی را نفی کند (نصر، ۱۳۸۳ ش: ۳۰۱).

به عنوان مثال در نظام خانواده سنتی، مرد به عنوان محور و قطبی قدرتمند محسوب می‌شد که نقش میانجی‌گری در مشکلات داشته و توان مشاوره‌ای بالاتری از دیگر افراد داشت؛ در این خانواده‌ها، خودسری در تصمیمات، هرج و مرج انضباطی در مخارج و هزینه‌ها و خروج از این نظام مدیریتی محکوم بود، همسریابی، انتخاب شغل و حتی انتخاب دوست، با نظارت و احترام به او (نه به استبداد) صورت می‌پذیرفت، اما امروزه فرزندان با تکیه بر آموزه‌های تمدن

غربی، بدون توجه به جایگاه پدر در خانواده گزاره‌های مورد نظر خود را انتخاب می‌کنند و در صورت مخالفت پدر و مادر، آنها را تهدید به فرار از خانه و اجرای تصمیم‌شان تحت هر شرایطی می‌کنند.

در مثالی دیگر در خانواده سنتی، ازدواج به عنوان یک فریضه محسوب می‌شد که فرد برای بقاء نسل خود و تأمین غریزه آن را انجام می‌داد اما در نظام مدرن غربی، ازدواج یک قرارداد عاطفی بین دختر و پسر است که هر زمان می‌توان آن را فسخ نمود. امروزه بسیاری از نیازهایی که سابقاً با ازدواج تأمین می‌شد، در فضای بیرون از نظام خانواده تأمین می‌شود که ناشی از تغییر در نوع نگاه به روابط زن و مرد است. این امر تأثیر مستقیمی بر روی مسئله فرزندآوری و باروری داشته و انحرافات اجتماعی متعددی را به دنبال داشته است.

مثال‌ها و شواهد متعددی وجود دارد که نشان می‌دهد زندگی سنتی از سبک حاکم بر زندگی مدرن غربی، از ظرفیت راهبری و انسان‌سازی به مراتب بالاتری برخوردار است؛ به همین سبب «بین سنت و مدرنیسم تقابل‌های فاحشی وجود دارد تا جایی که از نظر سنت‌گرایان دوران مدرن دوران جاهلیت نوین است که بت‌های مکاتب باطل در آن باید از بین بروند (نصر، ۱۳۸۹: ۲۸۴) آنها معتقدند نخستین وظیفه تمام متفکران سنت‌های معنوی و دینی مانند اسلام نقد مدرنیسم است» (نصر، ۱۳۸۵: ۳۰۰).

اما این مدل زیستی سنتی در کنار مزیت‌های یاد شده با چالش‌ها و مخاطراتی نیز روبه‌رو است که عدم ترمیم و تهذیب آن سبب شد جامعه درب‌های خود را در موارد گوناگون به راحتی به روی تعالیم مدرنیته باز نماید؛ اجحاف در حقوق زنان و مردسالاری افراطی در زندگی‌های سنتی بسیاری دیده می‌شد و همین امر پایه‌گذار طلاق عاطفی بین زوجین بود. در نظام خانواده سنتی پسر از جایگاه بالاتری برخوردار بود و همین تمایز نگاهی والدین، سبب سرخوردگی دختر و زورگویی و جاه‌طلبی فرزندان پسر می‌شد. از طرفی دیگر مشکلات عدیده در حوزه بهداشت و درمان، سبب مرگ و میرها و بیماری‌های فراگیر زیادی می‌شد و نظافت فردی و اجتماعی با چالش‌های جدی‌ای روبه‌رو بود.

مرارث‌ها و مشکلات زندگی سنتی در عرصه‌های مختلف سبب هجوم جوامع به رفاه‌طلبی مدرن شد؛ به نوعی که رسالت‌های مادرانه نیز تحت شعاع آن قرار گرفت و زنان تحت عنوان تحصیلات و حقوق خود، به پائین‌ترین میزان باروری خود رسیدند و مهدکودک‌ها سبب شد آنها با فراغ خاطر از وظایف مادرانه خود فاصله بگیرند.

خانواده معتدل سنتی که درگیر گزاره‌های به مراتب کمتری در چالش‌ها و مشکلات از نظام

مدرنیته بود، در دوره فعلی از تفریط به افراط مبتلا شده و نظام مردسالار گذشته، به فرزندسالار امروزه مبدل شده است به میزانی که نظارت والدین توسط آنان پذیرفته نمی‌شود و استبداد رأی فرزندان در موارد بسیاری موجب انعطاف‌های نابه‌جا از جانب والدین می‌شود.

بنابراین برای دستیابی به نقش فعال و تعیین‌کننده در نظم نوین جهانی، راهکار بازگشت به زندگی سنتی گذشته نیست. آن زندگی هرچند در روندی غیرقابل قیاس از مخاطرات کمتری نسبت به عصر تکنولوژی برخوردار بود اما نقطه ایده‌آل و مقصد دینی محسوب نمی‌شود و هم‌چنان که ذکر شد با چالش‌هایی در سطوح مختلف روبه‌رو بود.

پس این ادبیات که از جانب برخی مطرح می‌شود که مدعیان تمدن اسلامی به دنبال بازگرداندن جامعه به دوره نعل‌بندان هستند، دور از واقع است. تمدن نوین اسلامی هرچند از روح به مراتب نزدیک‌تری با زندگی سنتی نسبت به مدرن برخوردار است؛ چراکه نهضت غرب اوج بی‌خدایی و تفرعن انسان در هستی است، اما نه نقشه راه تحقق تمدن نوین اسلامی است و نه در طراحی طرح بینشی، انگیزشی و گرایشی تمدن اسلامی باید الگویی جامع قرار گیرد. باید نسبت به دستاوردهای زندگی سنتی نیز به عدم رضایت رسید تا بتوان با گذر از آن، آرمان‌شهر حقیقی تمدن موعود را طراحی و اجرا نمود.

چالش‌های مهندسی معکوس در فرآیند تمدن‌سازی

راهکار دیگری که در راه رسیدن به نقش فعال در نظم نوین جهانی وجود دارد، استفاده از مهندسی معکوس تمدن غربی با آموزه‌های دینی است. بدین صورت که علوم مختلف با روکش‌ها و ظواهری دینی ارائه شود. در این خصوص باید گفت که اگر فردی به خنثی بودن علم اعتقاد داشته باشد و بر این باور باشد که علوم فاقد جهت هستند و مهم نوع استفاده از آن است، علوم حال حاضر غرب می‌تواند در مسیر تمدن‌سازی نقش ایفا کند، اما طبیعی است که در آن زمان، آنچه پدید خواهد آمد، نوعی مهندسی معکوس و بازفرآوری علوم غربی با رویه و پوستین اسلامی است.

امروزه نهادهای مختلفی متکفل مهندسی معکوس علوم غربی هستند و ایدئولوژی آنها ناظر به عدم جهت‌دار بودن علوم است؛ آنها قائلند علم، علم است و تفاوتی بین غربی و اسلامی وجود ندارد. به عنوان مثال علم منطق غیراسلامی و اسلامی ندارد و باید با ترجمه متون یونان قدیم و اضافه کردن مباحث جدید به بسط علم پرداخت. این بیان در حالی است که در عالم نه ابزار خنثی وجود دارد و نه علمی خنثی و بدون جهت. نمی‌شود با مبانی غربی

به تولید علم اقتصاد روی آورد و چند روایت را بدان‌ها ضمیمه نمود، علم اقتصاد وارد شده از غرب ریشه گرفته از روح و مدنیت غربی است و آثار آن نیز همین خواهد بود که امروزه در بانکداری مشاهده می‌شود. اگر به دنبال اسلامی کردن نهاد بانک وارد شده از غرب باشیم، ربای شرعی با صدها عنوان جدید جعل خواهد شد و در کاغذ به مراجعین وام شرعی داده خواهد شد اما باطن آن به سبب حقیقت ربوی پایه‌های اقتصاد، تولید و حتی نظام معیشت خانواده را به زانو درخواهد آورد.

در عرصه مدل‌های اجرا نیز همین رویه برقرار است؛ به طوری که مدیرانی متدین و معتقد به مفاهیم دینی، در محل کار خود در کنار قرآن کریم، روی میز خود از کتب مدیریتی غربی استفاده می‌کنند. این پدیده ناشی از نگاه تفکیک بین علم و دین است و گستره علم دینی در آن به حداقل ممکن تنزل داده شده است. اگر علم دینی به دنبال تأمین نیازهای بشر در سطوح مختلف زندگی انسان است و بر این اعتقادیم که دین از چنین ظرفیتی برخوردار است، چرا در ارائه مدل‌های اجرایی و الگوهای مدیریتی در سطوح مختلف از سبک‌های غربی استفاده می‌شود.

بر این اساس، هرچند علم نیاز مشترک بشریت است، اما هر علمی الزاماً مطابق با اهداف خلقت انسان و مقصد تعیین شده برای او نیست. مبانی تولید علم غرب مبتنی بر ماتریالیسم، تجربه و مصادیق عینی پرتکرار است و نیاز به غیب در آن سلب شده است، اما در نگاه اسلامی، انسان به دنبال بهره‌گیری هرچه بیشتر از معارف انبوهی است که از طریق آیات و روایات بر تمامی سطوح زندگی او ارائه شده است.

اگر اندیشمندان در جامعه ما، بدین اعتقاد باشند که علم دینی وجود ندارد، ساحت تمدن - سازی نیز تنها معطوف به مهندسی معکوس در علوم خواهد شد و محققین باید با تهذیب متون و مبانی غربی، نوع ویرایش شده‌ای از مدل‌های نظری و عملی در حیات انسان ارائه دهند. این در حالی است که غرب ده‌ها و گاهی قرن‌ها سال زمان صرف نموده تا بدین نقطه علمی برسد و ما به عنوان مصرف‌کننده با اندک تصرف در صور ظاهری علوم آنها، به دنبال تأمین غذای بینشی، انگیزشی و گرایشی جامعه خود هستیم.

روح تمدن غرب در خداشناسی، انسان‌شناسی و هستی‌شناسی متفاوت از روح تمدن نوین اسلامی است؛ در گزاره اول، هستی در تمام ابعاد و ذرات خود نیازمند مدیریت خداوند متعال است و اوست که لحظه به لحظه هستی را تربیت و مدیریت می‌نماید؛ چه در مواردی که علم و چشم ما بدان‌ها راه می‌یابد و چه مواردی که نسبت بدان وقوفی نداریم. انسان در نگاه

معناگرایانه، از این قابلیت برخوردار است که با قوه اراده و انتخاب و با بهره‌گیری از فطرت الهی خود، به جایگاه خلیفه الهی نائل آید و تجلی صفات و اسماء خداوند بر روی زمین باشد. اما در نقطه مقابل مارکس اعتقاد دارد که:

انسان، به سبب مشکلات اقتصادی و اجتماعی خود در دوره‌های سرمایه‌داری و فئودالی، در ذهن خویش عالمی را ساخته و پرداخته نمود که در آن با چنین موانعی روبه‌رو نباشد. لذا باورهای دینی تنها گمانه‌های انسانی است که او در ذهن خود بدان لباس واقعیت پوشانده است و به نوعی محصول ناکامی‌های او محسوب می‌شود (کائوتسکی، ۱۳۵۸ ش: ج ۱، ۱۲۷).

در نقطه مقابل در اندیشه اسلامی، هستی متصل به عامل فیض که خداوند متعال است، مورد تحلیل و تفسیر قرار می‌گیرد. انسان در این چارچوب گرفتار محدودیتهایی که در مکتب رنسانس وجود داشت نخواهد شد و جایگاه خداوند، خود و هستی را به درستی مورد قضاوت و تحلیل قرار می‌دهد. اما در مکتب مدرنیسم، انسان حرف اول و آخر را خواهد زد و هستی در اختیار میل و اراده اوست و نگرش الهی به امور، موجب محدودیت و حصارکشی حول انسان خواهد شد.

با چنین تفاوت‌های راهبردی و کلان در همه سطوح درونی و پیرامونی انسان، چگونه می‌توان بر محور علم زائیده شده از غرب، به تولید علم پرداخت. این فعالیت، تولید نخواهد بود بلکه ویرایش و جامه پوشانی دینی بر متون غربی است. امروزه در جامعه این نگاه به وجود آمده که ما نه زندگی دینی داریم و نه غربی؛ نه از حیات مدرن و ماشینی غرب بهره کامل می‌بریم و نه از ارمان‌های دین استفاده می‌کنیم! بنابراین، غایت مهندسی معکوس التقاط بین دو مدل غربی و اسلامی است و طبیعی است که برزخ بودن بین دو مدل تمدنی با دور روح متضاد، نمی‌تواند زمینه‌ساز شکل‌گیری تمدنی نوین و دستیابی به نقشی مؤثر در فرآیند تغییر نظم نوین جهانی بود. به همین سبب پس از بیان ناکارآمدی تمدن غربی و عدم ظرفیت زندگی سنتی و مهندسی معکوس علوم غربی در راستای دستیابی به نقش فعال در نظم نوین جهانی، باید پرسید چه گزینه‌ای در این میان باقی خواهد ماند که بتواند چنین نقش خطیری را به دوش بگیرد؟

ضرورت بازشناسی ظرفیت دین در ارائه نظام جایگزین

زندگی انسان‌ها، منظومه کلان و به هم پیوسته است که با روش‌های گذشته نمی‌توان به

نظام سازی فعال در عرصه جهانی روی آورد. با پیچیده شدن روز به روز نظامات زندگی انسان و وارد شدن شئون جدید در زندگی بشری، باید مستمراً گروه های نظریه پرداز به دنبال پاسخ به نیازهای انسان دینی در سبک زندگی امروزی او باشند.

برای مقابله با فرهنگ مدرنیسم و معرفی جایگزین، نمی توان به کتب و مدل های سابق اکتفا کرد و تجدیدنظر در عمق مدل ها و مباحث و همچنین در گستره آنها، بیش از پیش احساس می شود و لازم است آداب مختلف زندگی انسان، اعم از پوشش، خواب و خوراک، معاشرت، درآمد و... به نحوی مدون از منابع دینی استخراج شود. تدوین این متون نباید به نحوی کلی و ثقیل باشد که فهم عمومی را دچار مشکل کند بلکه هرچه ادبیات دین در زمینه سبک زندگی روان و گویاتر باشد، بیشتر مورد استفاده و تطبیق قرار خواهد گرفت.

امروزه غرب، در حوزه سبک زندگی در شاخصه پولی، در سطوح مختلف برنامه های مدونی را ارائه نموده که شامل شیوه معاملاتی، شرکت های سهامی، بیمه، بورس و... می شود اما ما در طرف مقابل از این موضوعات تنها به عنوان امور مستحدث یاد می کنیم که نشان می دهد هنوز اهمیت سبک زندگی و اجزای آن برای ما حل نشده و به دنبال تئوری جامعی در این زمینه نیستیم.

جامعه ما امروزه نیازمند به رنسانس و انقلاب درونی کلان دارد اما نه در جهت مادیت بلکه در جهت بازگشت به آنچه داشتیم و از آن استفاده نکردیم و به فراموشی سپرده شد:

مَنْ أَرَادَ عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فَلْيَتَوَرَّ الْقُرْآنَ (متقی هندی، ۱۴۲۵ق: ج ۴، ۴۳۷).

هر که خواهان علم پیشینیان و آیندگان، از اول تا به آخر دنیا است، در قرآن کاوش و تأمل کند. این تعبیر تسامح، اعتبار و تعارفی برای بزرگ نشان دادن قرآن کریم نیست بلکه حکایت از واقعیت دارد. آیات کتاب خداوند از چنان ظرفیتی برخوردارند که می توانند در مسیر دستیابی به تمدنی جدید، در همه سطوح بینشی، انگیزشی و گرایشی جامعه را راهبری کنند. قرآن کریم صرفاً کتابی نیست که قرن ها پیش در جامعه عربی نازل شد و کاربرد آن هم برای همان روزگار است. این تفکر زائیده نگاه سطحی به قرآن است که نتیجه آن کنار گذاشتن این کتاب اعجاز برانگیز از معادلات مختلف جامعه است.

علاوه بر قرآن کریم، روایات اهل بیت که مفسر کلام خداوند است، چنین وضعیتی دارند و از این ظرفیت برخوردارند که همراه با قرآن کریم، نیازهای مختلف بشر در سطوح گوناگون فکری و نظامات مختلف اجتماعی را برآورده سازند. اما مشکل از جایی شروع می شود که ما برای استفاده از این دو ثقل، تلاشی جدی نکرده ایم و هم چنان با نگاه سطحی بدان ها و خواندن

صوری چند آیه و روایت در مراسمات، شأن آنها را به پائین‌تر سطح ممکن تنزل داده‌ایم. همان‌طور که غور کردن و کارهای تحقیقاتی همراه با تزکیه نفس و طهارت درون، سبب کشف هرچه بیشتر بنیادهای معرفتی و علمی جامعه در سطوح مختلف فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... خواهد شد، تغییر نگاه نسبت به روایات و مآنوس شدن با آنها، ما را از وضعیت خاموشی معرفتی بیرون خواهد آورد:

شَرِّقًا وَ غَرْبًا لَنْ نَجِدَا عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا يُخْرُجُ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ (مجلسی، ۱۳۸۶ق: ج ۲، ۱۹۰):

به مشرق و مغرب بروید، علم صحیح پیدا نمی‌کنید مگر چیزی که از پیش ما اهل بیت صادر شود.

با ارائه چنین زیرساخت‌هایی است که جامعه دینی تحت تأثیر آموزه‌های مدرنیسم، احساس یأس، سرخوردگی و حقارت نمی‌کند؛ غرب در این سال‌ها کوشیده تا با تحقیر مدل زیستی مؤمنانه، بهره‌گیری از آن را نوعی عقب‌ماندگی تلقی کند و کمابیش در این سیر حرکتی موفق بوده، اما زمانی که زیرساخت‌های سبک زندگی دینی در عرصه تئوری‌سازی و اجرایی شکل گیرد، جامعه تمدن نوین خود را رها نخواهد کرد و گرفتار تجدد نخواهد شد.

آنچه تاکنون بیان شد مسیر دستیابی به تمدن نوین اسلامی است که نزدیک شدن هرچه بیشتر به آن دوران، بر دستیابی به جایگاه فعال جهانی کمک فزاینده‌تری خواهد کرد. جلوه تام تمدن نوین اسلامی در دوران ظهور خواهد بود، اما آنچه لازم است قبل از ظهور به عنوان زمینه‌های این تمدن تحقق پیدا کند تا تمدن غربی از معادلات زندگی انسان و مانعیت ظهور زدوده شود، باید در چارچوب شکلی و محتوایی آن تمدن موعود باشد. بر این اساس، هرچه معادلات و مناسبات ما به اصالت مهدویت و محوریت بخشی به امام عصر در شئون مختلف جامعه نزدیک‌تر شود، به نظامات کارا و مؤثرتر در عرصه جهانی دست پیدا خواهیم کرد.

دستیابی به نقش محوری در فرآیند نظم نوین جهانی با تکیه بر باورداشت مهدویت

در چارچوب معرفت‌شناسی مهدویت، صراط مستقیم و یگانه راه رسیدن به مقصد، امام معصوم است. مراد از صراط مستقیم، اعتقاد به پلورالیسم و در کنار آن، مزیت راه امام نیست، بلکه صراط مستقیم بودن امام به معنی انحصار طریق حق و عبودیت، در این بستر است و دیگر طرق، راه‌های اعوجاج و انحراف خواهند بود:

﴿لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا

صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (یس: ۶۰)؛

ای آدم زادگان، آیا به شما سفارش نمودم که شیطان را نپرستید؛ زیرا روشن است که او دشمن بزرگ شماست؟! و این که فقط مرا بپرستید که صراط مستقیم همین است.

مطابق با آیه شریفه صراط مستقیم راه عبودیت خداوند است و در روایات متعددی این صراط به طریق عبودیت (طاعت) که برخاسته از دو عنصر معرفت و محبت بوده تطبیق داده شده و در روایاتی نیز وجود امام معصوم به صراط مستقیم معرفی شده که در عصر کنونی وجود امام عصر مصداق این حقیقت است؛ امام صادق (علیه السلام) در مورد قول خدای عزوجل الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمَ، فرمودند:

آن امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و شناخت اوست... در کلام خداوند متعال صراط مستقیم، امیرمؤمنان علی (علیه السلام) است (ابن بابویه، ۱۳۸۷ق: ۳۲)

تنها گفتمان امام عصر که روح قرآن کریم است، کارآیی خواهد داشت و کسی می تواند جامعه را به قله های علم، فناوری و تمدن نوین برساند که وجودش عجین با قرآن کریم و روایات باشد و با انس با آن، فکر و روحش را مبتنی بر آنچه امام عصر از او می خواهد دوباره بسازد. در این مسیر، اکتفا کردن ظاهری به آیات و روایات و دنبال کردن نسخه نجات بخش در مدل های غربی نتیجه اش به هم ریختگی و آشفتگی وضع امروز ماست؛ چراکه اجتماع بین مدرنیسم و ولایت امام معصوم ممکن نخواهد بود؛ چراکه ذات و مقاصد این دو کاملاً متفاوت با یکدیگر هستند، مدرنیته به دنبال ایجاد گرایش هرچه بیشتر به دنیاست و ولایت امام به دنبال کردن انسان از دنیا و سیر او به ملکوت هستی است، با این حال وقتی دو مکتب، دو هدف و روح متضاد دارد، چگونه می تواند ابزاری مشترک داشته باشد؟! «هدف تمدن جدید، چیزی جز افزایش نیازمندی های تصنعی، بهره گیری جنون آمیز از امکانات، مواهب طبیعی و لذت طلبی و ارضای هر چه بیشتر و غوطه ور ساختن انسان در زندگی ماشینی چیز دیگری نیست.» (گنون، ۱۳۷۲ش: ۱۴۴)

این تمدن همه ابعاد و نظامات حیات انسان را پوشش خواهد داد و شکل گیری امتی یکپارچه و نظام مند از مهم ترین ارمان های این تمدن است که در طول تاریخ بدون سابقه و نظیر بوده است و هیچ گاه انسان ها با وجود تغایر اندیشه ها، سلاطین و عملکردها نتوانسته بودند به نحوی واحد و خالی از هر نوع تضاد و تنازع در محیط توأم با آرامش و صلح ذیل یک پرچم با رضایت قلبی زندگی کنند همان طور که برخی به درستی به این خصیصه مهم تمدن نوین اشاره نموده اند:

سازمان

سال هجدهم، شماره ۷، پائیز ۱۴۰۳

تمدن عبارت است از برقراری نظم و هماهنگی در روابط انسان‌های یک جامعه که تصادم‌ها و تزاخم‌های ویرانگر را منتفی ساخته و مسابقه در مسیر رشد و کمال را قائم مقام آنها بنماید، به طوری که زندگی اجتماعی افراد و گروه‌های آن جامعه موجب بروز و به فعلیت رسیدن استعداد‌های سازنده آنها باشد (جعفری، ۱۳۷۵: ج ۱۶، ۲۳۳).

از این روی، تمدن متکامل این دوران، جریان فکری بشر را به غنای کامل خواهد رساند و جوامع را به جامعه واحد مبدل خواهد ساخت که سبب رشد و شکوفایی جوامع اسلامی در تمامی عرصه‌ها خواهد شد. برای شکل‌گیری چنین تمدن جهانی نیاز به دو مؤلفه اساسی علم و تئوری جامع و همچنین قدرت اجراکننده است که هر دو گزاره با ظرفیت موجود در باورداشت مهدویت امری موجود است. در این راستا اگر معتقدیم که مقدمه‌سازی دوران ظهور، امری انفجاری و دفعی نیست، باید این مقدمه را هم بپذیریم که مقدمه‌سازی جهت تحقق هر پدیده‌ای باید متناسب و از جنس همان جریان باشد، لذا ضروری است که تمهیدات برای ظهور، با درگیری با جبهه مزاحم صورت گیرد نه در دامن این جبهه. مقدمه‌سازی ظهور اقتضاء می‌کند جامعه مؤمنین موانع ناهمگون با حادثه عظیم ظهور را بشناسند و با درگیری همه‌جانبه با آن، شرائط لازم برای شکل‌گیری ظهور را فراهم سازند.

در این دوره، تمدن همگام با فرهنگ مترقی الهی پیش خواهد رفت و معماری‌ها چون امروزه جلوه‌های سرمایه‌داری و استکبارگرایانه ندارد بلکه بناسازی، شهرسازی و سائر شئون معماری در جهت دلالت به غیب و خداوند به کار خواهند گرفت که انس انسان بدان سبب خدافراموشی و خودنسیانی نگردد.

نتیجه‌گیری

تمدن مادی غربی در تقابل با تمدن نوین اسلامی است و جامعه مسلمین برای دستیابی به نقشی فعال و تأثیرگذار در فرآیند نظم نوین جهانی، نمی‌تواند از این تمدن استفاده کند مضاف بر این‌که این تمدن در درون با چالش‌های متعددی مواجه است و با پست‌مدرنیسم نیز نتوانسته آن چالش‌های را درمان کند. در این میان، استفاده از سبک زندگی سنتی نیز به دلیل چالش‌های موجود در این زندگی، راه حل جامعی برای دستیابی به نقش تعیین‌کننده جهانی نیست و مهندسی معکوس نمودن تمدن غربی نیز به دلیل یاد شده نمی‌تواند عنصری برای وصول به تمدن نوین دینی باشد. در این بین، تنها گزینه پیش روی مسلمین بازشناسی ظرفیت دین و بنیان‌سازی بینشی و مدلی براساس آیات و روایات است که با باورداشت

مهدویت دست‌یافتنی خواهد بود.

اعتقاد به ظهور و انتظار فعال امام عصر، در پی حرکت دادن جامعه بشری به سمت و سوی تمدنی دینی است که مختصات دوران ظهور را دارد و با درک آن روزگار، مردم به اقبال عمومی نسبت به حضور امام عصر خواهند رسید. زمانی که مردم شاهد این باشند که بر محور گفتمان امام معصوم، چنین تمدنی بی‌نظیر به جهانیان عرضه شده و از لذت‌های آن بچشند، اقبال‌شان به روزگار ظهور و مقدمه‌سازی برای آن با گذشته متفاوت خواهد بود.

با حرکت به سمت تمدن نوین و رونمایی از محصولات آن، جبهه استکباری عالم نیز به انزوا رانده خواهد شد. با عیان شدن ارمغان‌های تمدن مهدوی، دولت‌های مادی‌گرا و مستبد، قادر نخواهند بود با ابزار تلبیس و تحریف، اذهان مردم را با خود همراه سازند. جهان در عصر کنونی با به‌بُن‌بست رسیدن وضعیت پست‌مدرن و وعده‌های مکتب غرب، آمادگی پذیرش تمدنی جامع را داراست و تمدن نوین اسلامی نیز از چنین ظرفیتی برخوردار است که بتواند در منظومه‌ای جهانی نیازهای جامعه بشری را پاسخ دهد و جهان را از بُن‌بست و سیل ناامید کنونی خارج سازد.

منابع

قرآن کریم

۱. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۸۷ق)، *معانی الاخبار*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۲. برژینسکی، ژبگینیو (۱۳۸۹ش)، *در جستجوی امنیت ملی*، تهران: سفیر.
۳. جعفری، محمدتقی (۱۳۷۵ش)، *ترجمه و تفسیر نهج البلاغه*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۴. صدر، محمدباقر (۱۴۳۰ق)، *موسوعه شهید صدر*، نجف: دارالصدر.
۵. قمی، علی ابراهیم (۱۳۸۵ق)، *تفسیر قمی*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۶. کندی، جان اف (۱۳۴۲ش)، *استراتژی صلح*، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
۷. کائوتسکی، کارل (۱۳۵۸ش)، *بنیادهای مسیحیت*، تهران: نشر جیبی.
۸. گنون، رنه (۱۳۷۲ش)، *بحران دنیای متجدد*، ترجمه: ضیاءالدین دهشیری، تهران: امیرکبیر.
۹. متقی‌هندی، حسام‌الدین (۱۴۲۵ق)، *کنز العمال*، بیروت: دار احیاء التراث.
۱۰. مجلسی، محمدباقر (۱۳۸۶ق)، *بحار الانوار*، قم: جامعه مدرسین.

۱۱. موسوی خمینی، سید روح‌الله (۱۳۸۶ش)، *صحیفه*، تهران: مرکز حفظ و نشر آثار امام خمینی رحمه‌الله علیه.
۱۲. نصر، سیدحسین (۱۳۸۳ش)، *بحران معنوی انسان*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۳. نصر، سیدحسین (۱۳۸۵ش)، *در جستجوی امر قدسی*، تهران: نی.
۱۴. نصر، سیدحسین (۱۳۸۹ش)، *اسلام و تنگناهای انسان متجدد*، تهران: سپهروردی.
۱۵. نیچه، فردریش (۱۳۸۱ش)، *فراسوی نیک و بد*، تهران: نیک فرجام.
۱۶. هایدگر، مارتین (۱۳۸۰ش)، *هستی و زمان*، تهران: ققنوس.

